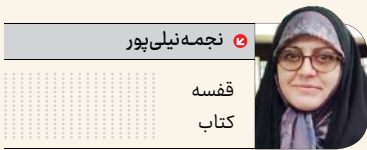


نگاه کردن

به قطب‌نمای درونی

■ درباره کتاب «حق نوشتن»



نجمه نیلی‌پور

قفسه

کتاب

نوشتن مثل روسری ابریشمی، لطیف است. اگر دست به قلم هستید و هنوز از گرفتن قلم لای انگشتان تان هراسناکید! اگر از قضاوت شدن کلمات تان ترسان هستید! اگر فکر می‌کنید نوشتن زمان و مکان خاصی می‌خواهد که شما هیچ وقت به آن دست پیدا نمی‌کنید! اگر جزو آن دسته از افرادی هستید که قائلند همه نویسندگان قبل از آن‌که به دنیا بیایند اول استعداد بوده‌اند بعد دست و پای‌شان تشکیل شده! اگر فکر می‌کنید رسیدن به قله کلمات مثل گنجی است که شما هیچ وقت به نقشه آن نمی‌رسید؛ به شما خواندن کتاب «حق نوشتن» را توصیه می‌کنیم.

اگر آب در دست‌تان هست زمین بگذارید، اگر به خودتان قول داده‌اید که نوشتن را از شنبه آینده شروع می‌کنید، اگر در حال گشت و گذار در اینترنت هستید تا کتابی بیابید که شما را قانع کند برای نوشتن استعداد لازم است اما کافی نیست، همین لحظه به نزدیک‌ترین مغازه لوازم التحریری بروید، یک خودکار زیبا و دفترچه یادداشت دلب‌بخشید و هر جا که هستید شروع کنید به نوشتن اولین کلماتی که بر ذهن‌تان جاری می‌شود. با خودتان عهد کنید که هر روز در این دفترچه یادداشت به وسیله قلم‌تان با کلمات درون‌تان دیداری عاشقانه برقرار کنید.

جولیا کامرون معتقد است که برای نوشتن باید همیشه این تصور و خیال را در ذهن خودتان زنده نگه‌دارید، این‌که شما یک عاشق هستید و باید هر روز معشوقه‌تان را که همان کلماتند در ایستگاه قطار رأس ساعت مشخصی ملاقات کنید. اگر چند دقیقه دیر برسید از ملاقات آن روز محروم خواهید شد. شما باید با کلمات عهدی عاشقانه برقرار کنید. خانم کامرون در جایی دیگر از کتاب می‌گوید: «من امروز به این دلیل تنها هستم که دیروز به اندازه کافی ننوشتم.

ننوشتن یعنی تنهایی. ننوشتن باعث وسواس و درگیری با خود می‌شود. وسواس مانع ارتباط با دیگران با خویشتن می‌شود.

نوشتن مثل نگاه کردن به قطب‌نمای درونی است. ما آن را نگاه می‌کنیم و راه‌مان را پیدا می‌کنیم.» برای نوشتن تنها باید عاشق بود و بر عهد عاشقی وفادار ماند.

همه ما تجربه نوشتن روزنوشت‌هایی از سر خشم، مهر، عشق، کار و نفرت را حتی برای یک‌بار هم که شده داشته‌ایم. روزنوشت‌هایی که اگر هر روز خودمان را مقید به تکرار و تمرین‌شان می‌کردیم، ترس از مواجهه با کلمات و خشکی قلم در رگ‌های ذهن‌مان رسوب نمی‌کرد.

از ابتدای خلقت نوشتن، یکی از اصلی‌ترین راه‌ها، برقراری ارتباط با هموعان بوده است. راهی که در بسیاری از زمان‌ها و مکان‌ها گریزی نیست، مگر آن‌که از آن عبور کنیم.

همه ما نیازمند نوشتن هستیم. «آنچه مهم است این است که هر کسی از ما باید طرز نوشتن خودش را پیدا کند. بعضی از ما صبح‌ها می‌نویسیم، بعضی از ما شب‌ها. مهم آن است که بنویسیم.»



استان

فرهنگ

یادداشت

گزارش

گفت‌وگو

کمی درباره کتاب «در غرب خبری نیست»

چرا بیشتر آثار غربی «ضد جنگ» است؟!

فجایع تلخ جنگ ۳- نفرت و بی‌زاری از هر گونه جنگ.

چرا جنگ؟

اساساً سؤال اصلی تقریباً همه آثار هنری و ادبی غربی (رمان، فیلم، نمایشنامه و...) این است: «چرا جنگ؟» سربازان با تبلیغات وسیع و گول‌زننده دولت‌ها با احساسات و هیجان راهی جبهه می‌شوند اما وقتی در اولین حمله شرکت و جنگ را از نزدیک می‌بینند، در اصل آن شک می‌کنند که چرا جنگ؟ ما که جنگ نمی‌خواستیم؟ این سؤال مثل خوره به جان سربازان می‌افتد و آنها را از درون تهی و متلاشی می‌کند. مدت‌ها فکر می‌کنند و با خود کلنجار می‌روند اما چون پاسخ قانع‌کننده‌ای برای این سؤال پیدا نمی‌کنند از خود جنگ، متنفر و بیزار می‌شوند. این سؤال مبنایی بیش از همه برای هنرمندان، نویسندگان و نخبگان مطرح می‌شود و برای همین بیشتر آثار هنری و ادبی غربی ضد جنگ است. چرا بیشتر آثار هنری و ادبی غربی ضد جنگ است؟ پاسخ کامل و دقیق به این سؤال نیاز به تحقیق و بررسی بیشتری دارد اما قطعاً یکی از دلایل آن بی فلسفه بودن جنگ‌های آنهاست. چون اغلب جنگ‌های آنها تجاوزه‌کارانه است، نمی‌توانند برای این سؤال اساسی، پاسخ راضی و قانع‌کننده‌ای بیابند، بنابراین از اصل جنگ متنفر می‌شوند.

سه دسته آدم‌های جنگ

نکته جالب توجه دیگر این که رمان با پیش‌بینی سرنوشت نسل جنگ بعد از پایان جنگ تمام می‌شود. نویسنده تأکید می‌کند: «مردم زبان ما را نخواهند فهمید... ما آن قدر سطحی و بی‌مایه شده‌ایم که حتی به درد خودمان هم نمی‌خوریم.» او آدم‌های جنگ را به سه دسته تقسیم می‌کند: «بعضی با محیط سازش می‌کنند و هم‌رنگ جماعت می‌شوند، بعضی دیگر راضی به رضای خدای می‌شوند و به هر کاری تن درمی‌دهند و عده زیادی بین زمین و هوا بلاتکلیف و سردرگم می‌مانند. آری سال‌ها خواهد گذشت تا مرگ‌مان فرا رسد.» (ص ۲۵۴) این جملات از آن نظر برای ما جالب است که مشابه همین پیش‌بینی و تقسیم‌بندی را از زبان شهید حمید باکری داریم؛ آیا باکری هم این کتاب را دیده و خوانده است؟ می‌دانیم که شهید حمید باکری بسیار اهل مطالعه بوده و حتی از قبل از انقلاب، بسیاری از کتاب‌های روز را خوانده بود.

در غرب خبری نیست، رمانی بسیار ساده و روان و خوشخوان است. از این رمان تاکنون چند فیلم سینمایی خوب هم ساخته شده است که آخرین آنها سال گذشته بود. این فیلم بسیار مورد توجه قرار گرفت و چند جایزه اسکار هم برد.



علی نورآبادی

نویسنده

در تعطیلات عید موفق شدم دو رمان مطالعه کنم؛ «در غرب خبری نیست» از اریش ماریا مارک و «ظلمت در نیمروز» اثر آرتور کوستر. در این یادداشت کوتاه نمی‌شود به معرفی هر دو اثر پرداخت، بنابراین معرفی ظلمت در نیمروز را نشان‌دهنده... در مطلب دیگری خواهم آورد؛ فقط اشاره کنم این کتاب از مهم‌ترین آثار ادبی و هنری در نقد کمونیسم و رژیم شوروی سابق است. حتی برخی‌ها آن را با «قلعه حیوانات» و «۱۹۸۴» جورج اورول مقایسه می‌کنند. کسانی که آن دو اثر اورول را خواندند، ظلمت در نیمروز را هم بخوانند.

معروف‌ترین رمان جنگی جهان

و اما بعد، در غرب خبری نیست اثر اریش ماریا مارک، نویسنده آلمانی از معروف‌ترین و شاید معروف‌ترین رمان‌های جنگی جهان است. این رمان، ماجرای یک دسته چند نفره سربازان آلمانی را در جنگ جهانی اول روایت می‌کند. دسته‌ای که در چند حمله شرکت می‌کند و در هر حمله دو یا سه نفرشان کشته می‌شوند. اتفاقات داستان از زبان یکی از سربازان این دسته که خود شاهد آنهاست، روایت می‌شود. خود راوی نیز بالاخره هم‌زمان با پایان جنگ در اکتبر ۱۹۱۸ کشته می‌شود، «روزی که سراسر جبهه آن قدر ساکت و آرام بود در گزارش نظامی تنها به یک جمله اکتفا شده است: در جبهه غرب هیچ خبری نیست.» (ص ۲۵۵)

نگاه غربی به جنگ

به‌طور خلاصه در غرب خبری نیست را می‌شود نمونه بسیار خوبی از نگاه اروپایی یا بهتر بگوییم نگاه غربی به جنگ دانست. در غرب خبری نیست اولین اثر نویسنده است و در سال ۱۹۲۹ یعنی حدود ۱۰ سال بعد از پایان جنگ جهانی اول منتشر و بسیار معروف شد. به جرات می‌شود گفت نگاه و دریافت غربی از جنگ با انتشار این رمان شکل گرفت و تثبیت شد. به گونه‌ای که می‌شود آن را نمونه‌اعلای ژانر رمان جنگی در ادبیات غرب دانست که الگویی برای رمان‌ها و دیگر آثار هنری جنگی بعد از خود شد. درونمایه محوری این رمان سه مسأله است: ۱- وحشت و ترس از مرگ ۲- توصیف با جزئیات

زاویه دید

■ خسرو باباخانی:

ادبیات نویسندگان امروز مبتلا به فردگرایی شده است

باباخانی توضیح داد: در دنیای امروز با گسترش فضای مجازی، فردگرایی گسترش یافته که این امر در ابعاد مختلف زندگی بشر از جمله ادبیات تأثیر خود را نشان داده است. شاعر و نویسنده امروز از تنهایی رنج می‌برد و دچار نوعی رخوت و فردگرایی شده است، بنابراین نمی‌توان از وی توقع داشت از مسائل اجتماعی بنویسد. وی با بیان این‌که متأسفانه بیشتر نویسندگان جوان ترجیح می‌دهند سراغ موضوع‌های ساده بروند و از دشواری و پیچیدگی گریزان هستند، تصریح کرد: نوشتن رمان عاشقانه به تجربه اجتماعی نیاز ندارد و لازم نیست نویسنده به تجربه زیستی کولبران، کارگران کوره‌پزخانه‌ها و کارتن‌خواب‌ها و هزاران انسان گرفتار در جامعه پیرامونش نزدیک شود.

خسرو باباخانی در گفت‌وگو با خبرگزاری کتاب با بیان این‌که استفاده فراوان از فضای مجازی بر ادبیات داستانی امروز تأثیر گذاشته است، عنوان کرد: اغلب نویسندگان جوان سبک نوشتاری فخمی ندارند و شلخته و بی‌قاعده می‌نویسند. این نویسنده با اشاره به تفاوت‌های محتوایی داستان‌های نویسندگان جوان با نسل‌های گذشته افزود: نویسندگان دهه‌های گذشته بسیار به شعرنویسی نزدیک بودند و می‌خواستند دنیای پیرامون خود را تغییر دهند اما امروز شاهدیم که نویسندگان جوان بیشتر به واگویی اتفاقات زندگی شهری و آپارتمان‌نشینی خود می‌پردازند و دغدغه‌های فردی خود را با نثر و زبانی آشفته در قالب یک داستان بیان می‌کنند.